

سید محمدعلی جمال زاده

ژنو - سوئیس

رواج بازار شعر و شاعری

(بقیه قسمت شانزدهم)

مولانا در باره «نام و ننگ» سخنان بسیار دارد و ای کاش فرصت بیشتری در پیش بود تا لااقل مقداری از آنرا در اینجا مآوردم . از آن جمله باز فرموده است :

« بنگر اندر من زمن يك ساهتی
 تا و رای کون بینی ساحتی »
 « وارهی از تنگی واز ننگ و نام
 عشق اندر عشق بینی و السلام »

« بغير عشق هر صورت که آن سر برزند از دل
 ز سخن دل همین ساعت برون رانم ، بجان تو »

حیرت آمیز است که با چه شهامتی خطاب « به عشق » میفرماید :

« ای عشق ، اگر بجوشد خونم بغير تو »
 « بادا به بیمرادی خونم حلال تو »
 « سر تا قدم ز عشق مرا شد زبان حال »
 « افغان به عرش برده و پیرسان ز حال تو »

و جان مطلب را بطور خلاصه و در نهایت ایجاز در این بیت آورده

است :

« عاشق آنم که هر آن آن اوست »

« عقل و جان جانداریک مرجان اوست »

و البته خود میدانید که در اینجا مولانا از همان « آنی » سخن رانده است که قرنی پس از او خواجه حافظ اهمیت آنرا بیان فرموده آنجا که گفته است « بندهٔ طلعت آن باش که « آنی » دارد » .

مولوی و عشق خودمانی :

جای تردید نیست که تا اینجا با عشق و عشقبازیهای سروکار داشتیم که بی گمان صرفاً جنبهٔ عرفانی و عرشی دارد ولی اکنون میرسیم بجاهای نازکتری که گاهی گویا از آن بوی عشق مجازی و فرشی و خودمانی که با شحم و لحم و بوسه و کنار سروکار دارد استشمام میشود . چیزی که هست وجود مرموز مولانا با عوالم و کیفیاتی توأم است که بی بردن بدان کار آسانی نیست . و در هر صورت از حقیر فقیری چون من ناچیز از هر کجا بی خبر ساخته نیست چنان حقیقت و مجاز در هم میآمیزد که شاید تنها دیدهٔ تیز بینی که خود مولانا آنرا (چنانکه گذشت) « سبب سوراخ کس » خوانده است بتواند تا اندازه‌ای با عمق آن راهی بیابد . در بعضی از ابیات مولانا که ازین بیعد میخوانیم گاهی بصراحت سخن از بوس و کنار در میان است و ما میدانیم که بقول فرخی سیستانی که در سال ۴۲۹ هجری قمری وفات کرده و در این قبیل مباحث صاحب تجربه و نظر بوده است بوسه کلید کنار است چنانکه خطاب به معشوقه (یا خدای نخواستہ معشوق) فرموده :

« سه بوسه مرا از تو وظیفه است ولیکن »

« آگاه نه‌ای کز پس هر بوسه کنار است »

و با اینوصف وقتی مولانا از بوسه صحبت میدارد (مگر آنکه احتمال بدسیم که طرف منکوحه شرعی او بوده است) آیا نمیتوان احتمال داد که چنین بوسه ای (زبانم لال) منتهی به کنار هم میشده است.

جمله معترضه :

ما ایرانیها بپاره‌ای مطالب سست اساس دل‌بستگی شدیدی داریم چنانکه فی‌المثل با همه مشکلات تاریخی باصرار عمر خیام و حسن صباح و خواجه نظام‌الملک را هم مکتب و رفیق دبستانی میدانیم و هر چند خود فردوسی طوسی آشکارا (در آغاز داستان جنگ کبکسر و با افراسیاب) فرموده است :

« بیوستم این نامه باستان پسندیده از دفتر راستان »

« که تاروز پیری مرا بر دهد بزادگی و دینار و افسر دهد »

و باز میفرماید که آنچه را ساخته و پرداخته و بنظم در آورده بودم چون.

« ندیدم جهاندار بخشنده‌ای »

« بگناه کیان بر درخشنده‌ای »

نامه را به کسی نشان ندادم و

« همیداشتم تاکی آید پدید »

جوادی که جودش نخواهد کلید »

و باز میفرماید که

چنین سال بگذاشتم شصت و پنج

بادرویشی و زندگانی و رنج »

و بدنبال همین مطلب میفرماید:

«بدان گه به سال پنجاه و هشت

جوان بودم و چون جوانی گذشت»

«خروشی شنیدم ز گیتی بلند

که اندیشه شد پیر و تن بی‌گزند»

و فردوسی امیدوار گردیده دنبالهٔ کار خود را گرفته نظم «شاهنامه» را ادامه

میدهد و چنانکه خود فرموده است:

«از آن پس که گوشم شنید آن خروش

نخواهم نهادن باواز گوش»

«بیوستم این نامه بر نام اوی

همه مهتری بساد فرجام او»

«که باشد به پیری مرا دستگیر

خداوند شمشیر و تاج و سریر»

(پس میتوان معتقد شد که هفت سال تمام دیگر فردوسی در نتیجهٔ یأس

بکار نظم «شاهنامه» نمی‌پرداخته است)

چنانکه می‌بینیم اولاً حکیم بزرگ طوس «شاهنامه» را (شاید با نام و

عنوان دیگری) پیش از آنکه صیت سلطنت سلطان محمود بگوشش رسیده باشد

شروع کرده بوده است و به کسی نشان نمیداده است تا آنکه نام سلطان محمود

بگوش او میرسد و با امیدواری و دلگرمی از نو مشغول کار خود میگردد بدون

آنکه يك کلمه از داستان معروف سخنی در میان باشد که سلطان باو وعده داده

بوده است که برای هر بیتي سکهٔ زری باو پاداش بدهد.

در مورد مولوی وسعدی و حافظ و سراینندگان نامدار دیگرمان هم افکاری

در زوایا و خفایای ضمیر و مغزمان لانه کرده است که هر چه دلایل و براهین متیننی بطالت و بی اساسی آنرا بمقام اثبات میرساند باز دست بردار نیستیم و از تکرار مکررات لذت میبریم و شکی نیست باز هم قرنهای خواهد گذشت و ما همان داستانهای باموهومات آمیخته را برای فرزندانمان حکایت خواهیم کرد .

مولوی با همه علو مقام انسانی بیش نبوده است و خوب میدانیم که بعد اعلا صاحب فهم و ذوق و شور و نشاط بوده است و نمیدانم چرا نباید پذیرفت که از آنچه تمام اولاد آدم خوششان میآید و درك لذت میکنند او باید محروم همانند در هر صورت ما حاضریم کارمؤمنان پرهیزکار را حمل به صواب بکنیم و برای بکرسی نشاندن ادعاهای شیطنت آمیز خود اصرار را بی ادبی تنفر انگیز بدانیم و بگذریم. چیزی که هست باید تصدیق نمود که در میان ۲۶۱۴ غزلی که در «دیوان شمس» حاضر و موجود است غزلهایی دیده میشود که در آنجا از بوس و کنار سخن رفته است (هرچه تعداد این گونه غزلها بغایت اندک باشد) و از طرف دیگر ما میدانیم که سنائی که مولانا احترام بسیاری برای او قائل بوده است خطاب به کسی که لابد مطبوع طبع او بوده فرموده است:

« کی باشد که در تو آویزم

چون در زروسیم مرد نادیده»

« تو روی مرا به ناخنان خسته

من لعل ترا به بوسه خائیده»

و هکذا در کتابهای معتبر میخوانیم که حتی حکیم بسیار عالی قدری چون افلاطون گاهی در شهر «کورنیت» بسراغ روسپیان (بقول خود یونانیان «هتائیر»ها) قدم رنجه میداشته و مخصوصاً بمنزل لائیس نام از روسپیان بنام میرفته

است (۱).

با اینهمه جای هیچ تردیدی نیست که مولانا چنان شیفته و دلباخته عشقهای عرشی بوده است که فرصت و رغبتی برای هوسبازیهای که مطلوب ما آدمیان از معرفت بی خبر است نمیداشته علی الخصوص که برای العین می بینیم که بسیاری از غزلهای عاشقانه او بشهادت مقطع خطاب به شمس (و گاهی به صلاح الدین و یا حسام الدین) میباشد. (ذیالذکر مطلب میماند برای شماره های آینده «ارمغان»).

(۱) بر من هیچ معلوم نگردید که مقصود مولوی در این بیت (از «دیوان شمس») چیست

« عمارتی است خراباتیان شهر مرا »

« که خانه هاش نهان در زمین چوری باشد »

ولی ما میدانیم که در شهری (تهران قدیم) خانه ها را از ترس دشمن (ویا بعلل دیگری) زیر زمین و خاک میساخته اند. آیا در قونیه جایی در زیر زمین یا در سردابی برای مولوی و اصحاب و یارانش تهیه شده بوده است. والله اعلم.

ما را بدنبال آورده اند که رنگ و جلوه جالب تری بزند گانی بدهیم،
 که قصه دل انگیز تری بسرگذشت ها علاوه کنیم ولی از همانجا
 شروع نمودیم که گذشتگان شروع نموده و بهمانجا ختم کردیم که
 آنها ختم کرده بودند. این بنا را به بین که چگونه سر با سمان کشیده
 است! صاحبش قرنی است که ترك آن گفته و از این دنیارفته ولی
 از او تصویری در این بنا باقی مانده است که با هزارها حسرت و
 آرزو بتماشا کنندگان نگاه میکند از کتاب (اورا صدا بزنیم)